

بسم الله الرحمن الرحيم

نحو مقدماتی

علم نحو

عامل و معمول

مُعَرَّب و مَبْنِي

اعراب و بناء

ضمير

اسم موصول

اسم اشاره

مبتدا و خبر

فاعل

لازم و متعدی

معلوم و مجهول

مرگب مزجي

مفعول به

مفعول فيه

مفعول له

مفعول مطلق

حال

تمیيز

افعال ناقصه

افعال مقاربه

افعال مدح و ذم

فعل تعجب

حروف عامل

حروف غیر عامل

منادا

مستثنی

اسم های عامل

توابع

علم نحو

تعریف علم نحو: قواعدی که به سبب دانستن آنها، احوال آخر کلمات و طریقه ترکیب آنها با یکدیگر دانسته می شود علم نحو نامیده می شود.

به عبارت دیگر: نحو علمی است که از حالات آن در کلمات عرب هنگام ترکیب آنها با یکدیگر، سخن می گوید و راه و روش ترکیب کلمات و جمل را به ما می آموزد.

فایده علم نحو، فهم صحیح کلام عرب و حفظ زبان از خطای در گفتار است.

کلمه: لفظِ موضوعی است که بر معنای مفردی دلالت کند، مثل: زید، نَصْرَ، مِنه.

اقسام کلمه:

کلمه بر سه قسم است: اسم، فعل و حرف .

اسم: کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنی مقترن به یکی از زمانهای سه گانه نباشد، مانند: علم، رَجُل، کتاب.

فعل: کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنی مقترن به یکی از زمانهای سه گانه باشد، مثل: نَصَرَ: یاری کرد، یَنْصُرُ: یاری می کند، أَنْصُرُه: یاری کن .

حرف: لفظی است که از ترکیب کلمات با یکدیگر بوجود آید، و دارای معنای کاملی که سکوت بر آن صحیح است باشد، مثل: جاءَ زيدٌ، زيدٌ قائمٌ .

اقسام کلام:

کلام که گاهی از آن به «جمله» نیز تعبیر می کنند بر دو قسم است: جمله اسمیه و جمله فعلیه .

جمله اسمیه: جمله ای است که با اسم شروع شود مثل: «العلمُ حیاتٌ.»

در ترکیب این جمله گفته می شود: العلمُ: مبتدا، حیاةٌ: خبر.

جمله فعلیه: جمله ای است که با فعل شروع شود.

مثال ۱: صدَقَ اللهُ.

در ترکیب این جمله گفته می شود: صدَقَ: فعل، اللهُ: فاعل.

مثال ۲: قُضِيَ الأَمْرُ.

در ترکیب این جمله گفته می شود: قُضِيَ: فعل، الأَمْرُ: نایب فاعل .

توجه: گاهی ترکیب کلمات به نحوی نیست که سکوت بر آن صحیح باشد بلکه شنونده منتظر تکمیل آن از جانب متکلم است، چنین مرکبی را «مرکب ناقص» می نامند.

یکی از این مرکبات که در کلام عرب کاربرد بسیاری دارد **مرکب اضافی** است.

در این نوع مرکب جزء دوم غالباً «مالک» جزء اول، یا «ظرف»، یا «بیان کنند» آن می باشد؛ و جزء اول را «مضاف»، و جزء دوم را «مضافٌ إليه» می نامند، مثل: كِتَابُ اللهِ «کتاب خدا»، صَلَاةُ اللَّيْلِ «نماز شب»، ثَوْبٌ قُطْنٌ «لباس پنبه ای.»

مضاف الیه گاهی اسم ظاهر و گاهی ضمیر است، مانند: كِتَابُ اللهِ، كِتَابُهُ .

عامل و معمول

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر، بعضی از کلمات در کلمه دیگر تأثیر می گذارند در این صورت کلمه تأثیر گذارنده را «عامل» و کلمه تأثیر پذیر را «معمول» می نامند.

عوامل بر دو نوعند: لفظی و معنوی.

عوامل لفظی بر سه قسمند: فعل، حرف، اسم.

مهمترین عوامل لفظی افعالند و همه آنها عامل می باشند .

عوامل معنوی بر دو قسمند: عامل رفع در مبتدا و خبر که از آن به «ابتدائیت» تعبیر می کنند.

و عامل رفع در فعل مضارع که از آن به «مجرد بودن از ناصب و جازم» تعبیر می کنند .

مُعْرَب و مَبْنِي

کلمه ای که آخر آن به سبب عوامل داخل بر آن تغییر کند «معرب»؛ و کلمه ای که آخر آن به سبب عوامل تغییر نکند «مبنی» نامیده می شود.

به دو مثال زیر توجه کنید: جاءَ هذا، جاءَ زيدٌ.

در هر دو مثال جاءَ «فعل» و کلمه بعد «فاعل» است، و از طرفی جاءَ «عامل» و کلمه بعد «معمول» می باشد، ولی آخر کلمه «هذا» تغییر نکرده است، بخلاف «زيد» که حرف آخر آن مضموم شده است.

کلماتی مثل «هذا» را «مبنی» و کلماتی مثل «زيد» را «معرب» می نامند.

همه حروف مبنی هستند، ولی اسم و فعل این گونه نبوده و بعضی معرب و بعضی مبنی می باشند .

چند مثال معرب و مبنی: اسم معرب: رَجُلٌ، قَلَمٌ، كِتَابٌ.

اسم مبنی: هذا، الذي، هو.

فعل معرب: يَضْرِبُ، أَنْ يَضْرِبَ، لَمْ يَضْرِبْ.

فعل مبنی: ضَرَبَ، اِضْرَبْ، يَضْرِبَنَّ.

اعراب و بناء

إعراب: اثری که به درخواست عامل در آخر کلمه بوجود می آید اعراب نام دارد، مثلاً در جمله «جاءَ زيدٌ» کلمه زيد چون فاعل است دارای اعراب رفع بوده، و علامت آن ضمه می باشد.

این اثر توسط فعل «جاء» در آخر کلمه «زيد» پدید آمده است .

بناء: کیفیتی است در کلمه که به درخواست عامل ایجاد نشده و سبب می شود حرف آخر کلمه، بسبب اختلاف عوامل تغییر نکند، مثلاً کلماتی چون أَمْسِ، حَيْثُ، ضَرَبَ و مِّن مبنی می باشند و کیفیت موجود در آنها به درخواست عامل نبوده است.

إعراب و بنای فعل در بین افعال، فعل ماضی و امر حاضر و دو صیغه جمع مؤنث از مضارع و صیغه های ۱،

۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مؤکد به نون، مبنی و بقیه صیغه های مضارع و امر معربند .

کیفیت بناء در فعل ماضی:

1- بنای بر فتح: در موارد زیر فعل ماضی مبنی بر فتح است:

الف: چیزی به آخر آن متصل نباشد، مثل: نَصَرَ.

ب: به آخر آن «تاء تانیث ساکن» متصل باشد، مثل: نَصَرَا.

توجه: گاهی فتحه بنایی فعل ماضی مقدر می شود، مثل رمی.

2- بنای بر سکون: اگر به آخر فعل ماضی، «ضمیر رفع متحرک» متصل شود، فعل ماضی مبنی بر سکون خواهد بود، مثل: نَصَرْنَ، نَصَرْتِ، نَصَرْنَا.

3- بنای بر ضم: اگر به آخر ماضی، «واو جمع مذکر» متصل شود، فعل ماضی مبنی بر ضم خواهد بود، مثل نَصَرُوا.

کیفیت بناء در فعل حاضر:

1- بنای بر سکون: فعل امر در دو مورد مبنی بر سکون است:

الف: در صورتی که صحیح الآخر بوده و چیزی به آخر آن متصل نشده باشد، مثل: اَعْلَمُ.

ب: در صورتی که «نون جمع مؤنث» به آن متصل شده باشد، مثل: اُنصُرْنَ، اِحْشَيْنَ.

2- بنای بر حذف حرف عله: فعل امر، در صورتی که معتل اللام باشد، مبنی بر حذف حرف عله است، مثل اِرم (مبنی بر حذف یاء)، اِحْشَ (مبنی بر حذف الف)، اُدع (مبنی بر حذف واو).

بنای بر حذف نون: در موارد زیر، فعل امر مبنی بر حذف نون است:

الف: اگر به آخر آن، «الف تثنیه» متصل باشد، مثل: اُخْرَجَا.

ب: اگر به آخر آن، «واو جمع مذکر» متصل باشد، مثل: اُخْرَجُوا.

ج: اگر به آخر آن، «یاء مخاطبه» متصل باشد، مثل: اُخْرَجِي.

کیفیت بناء در فعل مضارع:

فعل مضارع در موارد زیر مبنی است:

الف: در صورتی که «نون جمع مؤنث» به آخر آن متصل باشد، مبنی بر فتح خواهد بود، مثل: يَضْرِبَنَّ، يَضْرِبْنَ.

نکته: نون تأکید مباشر به صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ متصل می شود.

اعراب فعل مضارع

اعراب فعل مضارع بر سه قسم است: رفع، نصب و جزم.

الف - رفع فعل مضارع: اگر تنها بوده و عاملی بر سر آن نیامده باشد مرفوع است، مثل: یضرب، یضربان.
علامت رفع در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ «ضمّه» و در بقیه صیغه های معرب، «نون عوض رفعی» است.
و در صورتی که پنج صیغه فوق از افعال معتل اللّام باشند علامت رفع آنها «ضمّه مقدر» است.
ب - نصب اگر عامل نصب بر سر مضارع بیاید آن را منصوب می کنند.

مثل: أن یضرب.

علامت نصب در پنج صیغه ذکر شده «فتحه» و در بقیه صیغه های معرب «حذف نون» است، مثل: أن یضرب، أن یضربا.
، و در صورتی که پنج صیغه فوق، ناقص الفی باشند، علامت نصب آنها «فتحه مقدر» است، مانند: أن یخشی.
ج - جزم اگر عامل جزم بر سر فعل مضارع در آید، مضارع، مجزوم می شود.

مثل: لم یضرب.

علامت جزم در پنج صیغه مذکور «سکون» و در بقیه صیغه های معرب «حذف نون» است.
و در صورتی که پنج صیغه فوق از افعال معتل اللّام باشند، علامت جزمشان «حذف حرف عله» است، مثل:
لم یخش، لم یدع، لم یرم.

اعراب اسم

اسم دارای سه نوع اعراب است: رفع، نصب، جرّ.

1-رفع

در جمله «جاءَ زيدٌ» کلمه «زيد» فاعل و دارای اعراب رفع است.

و در جمله «زيدٌ قائمٌ» مبتدا، و کلمه «قائم» خبر و هر دو دارای اعراب رفع می باشند.

اسمی که دارای رفع است مرفوع نامیده می شود .

علامت رفع: علامت اصلی رفع «ضمّه» است، ولی در موارد زیر «الف» و «واو» نایب از ضمه می شوند :

1- در اسم مُثَنِّي و ملحقات آن «الف» جانشین ضمّه می شود.

مثال: جاءَ رَجُلانِ.

ترکیب: جاءَ: فعل، رَجُلانِ: فاعل.

در این مثال «الف» در رَجُلانِ علامت رفع فاعل است.

ملحقات مُثَنِّي عبارتند از: كَلّا، كِلتا، اِثنانِ، اِثنتانِ و اِثنتانِ .

2- در جمع مذکر سالم و ملحقات آن «واو» جانشین ضمّه می گردد.

مثال: جاءَ الزیدونَ.

ترکیب: جاءَ: فعل، الزیدونَ: فاعل.

در این مثال علامت رفع فاعل «واو» می باشد.

ملحقات جمع مذکر سالم عبارتند از: أوّلُو و عشرونَ، تِسعونَ .

3- در أسماءِ سِتّ نیز «واو» جانشین ضمّه می گردد.

مثال: جاءَ أخوكَ.

ترکیب: جاءَ: فعل، أخ: فاعل و مضاف، كَ: مضاف الیه.

در این مثال نیز «واو» علامت رفع فاعل است.

ملحقات مُثَنِّي عبارتند از: كَلّا، كِلتا، اِثنانِ، اِثنتانِ و اِثنتانِ .

2- در جمع مذکر سالم و ملحقات آن «واو» جانشین ضمّه می گردد.

مثال: جاءَ الزیدونَ.

ترکیب: جاءَ: فعل، الزیدونَ: فاعل.

در این مثال علامت رفع فاعل «واو» می باشد.

ملحقات جمع مذکر سالم عبارتند از: أوّلُو و عشرونَ، تِسعونَ .

3- در أسماءِ سِتّه نیز «واو» جانشین ضمّه می گردد.

مثال: جاءَ أخوكَ.

ترکیب: جاءَ: فعل، أخ: فاعل و مضاف، كَ: مضاف الیه.

در این مثال نیز «واو» علامت رفع فاعل است .

اسماء ستّه عبارتند از : أب، أخ، حم، هن، قو، ذو.

در اسماء ستّه در صورتی «واو» جانشین «ضمّه» می شود که شرایط زیر را دارا باشند:

1- مفرد باشند.

2- مُكَبَّر باشند.

3- مضاف به غیر یاء متکلم باشند.

ب: نصب

مثال: نَصَرَ زَيْدٌ بَكَرًا.

ترکیب: نَصَرَ: فعل، زَيْدٌ: فاعل، بَكَرًا: مفعول به.

در این مثال کلمه «بَكَرًا» مفعول به و دارای اعراب نصب می باشد .

2-نصب

اسمی که دارای اعراب نصب است منصوب نامیده می شود.

علائم نصب: علامت اصلی نصب «فتحه» است ولی در موارد زیر «الف»، «یاء» و «کسره» نایب از «فتحه» می شوند:

1- در مُثَنّی و جمع مذکر سالم و ملحقات آن دو، «یاء» جانشین «فتحه» می شود، مثل: رَأَيْتُ رَجُلَيْنِ، نَصَرْتُ الْمُسْلِمِينَ، با این تفاوت که ماقبل یاء در اسم مُثَنّی مفتوح، و در جمع مذکر سالم، مکسور است.

2- در اسماء ستّه با شرایط ذکر شده، نایب از «فتحه» می شود، مثل: رَأَيْتُ أَخَاكَ.

3- در جمع مؤنث سالم «کسره» نایب از «فتحه» می شود.

مثل رَأَيْتُ الْمُسْلِمَاتِ .

3-جر

مثال ۱: هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ.

ترکیب: هذا: مبتدا، يوم: خبر و مضاف، الفصل: مضاف الیه.

در این مثال کلمه «الفصل» مضاف الیه و مجرور می باشد.

مثال ۲: ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ تَرْكِيْب: ذَهَبَ: فعل، اللهُ: فاعل، باء: حرف جرّ، نور: مجرور به باء و مضاف، هُم: مضاف اليه .

حروف جرّ عبارتند از: «باء، تاء، كاف، لام، واو، مُنْذُ، مُذْ، خَلا، رَبُّ، حاشاء، مِْن، عَدا، فِى، عَن، عَلِى، حَتّى، إلی.»

این حروف بر اسم داخل می شوند و آن را مجرور می کنند.

در این صورت عامل را «جاء» معمول را «مجرور» می نامند .

علامه جرّ: علامت اصلی جرّ «كسره» است، ولی در موارد زیر «فتحه» و «ياء» نایب از «كسره» می گردند:

1- در اسم مُثَنّی و جمع مذکر سالم و ملحقاتشان و اسماء سته به شرایط ذکر شده «ياء» نایب از «كسره» قرار می گیرد.

مثال: مَرَرْتُ بِرَجُلَيْنِ.

مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِينَ.

مَرَرْتُ بِأَبِيكَ.

جاءَ غلامٌ أبيكَ.

2- در اسم غیر منصرف «فتحه» جانشین «كسره» شده و در حالت جرّ مفتوح می باشد .

إعراب تقدیری در اسم

در موارد زیر علامت إعراب، در اسم مقدرّ بوده و در لفظ آن ظاهر نمی شود:

1- إعراب اسم منقوص در حالت رفع به «تقدیر ضمه» و در حالت جرّ به «تقدیر كسره» است.

ولی در حالت نصب «فتحه» آن ظاهر می شود، مثل: «جاءَ القاضِي»، «مررتُ بالقاضِي»، «رأيتُ القاضِي.»

2- إعراب اسم مقصور در تمام حالات تقدیری است.

إعراب اسم مضاف به ياء متكلم - به جز تثنیه و جمع مذکر سالم - نیز در تمام حالات تقدیری است، مثل:

هذا كتابي، قرأتُ كتابي، إنتفعتُ بكتابي.

3- إعراب جمع مذکر سالم مضاف به ياء متكلم در حالت رفع تقدیری است، مثل: جاءَ معلّمي .

ضمیر منفصل مرفوع: الفاظ ضمیر منفصل مرفوع عبارتند از: غائب: هُوَ، هُمَا، هُمُ، هِيَ، هُمَا، هُنَّ.
حاضر: أَنْتَ، أَنْتُمَا، أَنْتُمْ، أَنْتِ، أَنْتُمَا، أَنْتِنَّ.

متکلم: إِيَّاي، إِيَّانَا.

ضمیر منفصل منصوب: الفاظ منفصل منصوب عبارتند از :

غایب: أَيَاهُ، أَيَاهُمَا، أَيَاهُمَا، أَيَاهُمَا، أَيَاهُمَا، أَيَاهُنَّ.

حاضر: أَيَاكَ، أَيَاكُمَا، أَيَاكُم، أَيَاكِ، أَيَاكُمَا، أَيَاكُنَّ.

متکلم: إِيَّاي، إِيَّانَا .

اسم اشاره

اسم اشاره اسمی است که بر ای معنایی همراه با اشاره به آن وضع شده است.

اسم اشاره بر دو قسم است: مشترک (بین مکان و غیر آن) و مختص (به مکان) .

الفاظ اسم اشاره مشترک:

مفرد: ذَا.

مذکر تثنیه: ذَانِ، ذَيْنِ.

جمع: أَوْلَاءِ، أَوْلَاءِ.

مفرد: تَا، تِي، تَهْ، تِهْ، ذِي، ذِهْ، ذِهْ.

مؤنث تثنیه: تَانِ، تَيْنِ.

جمع: أَوْلَاءِ، أَوْلَاءِ.

الفاظ فوق برای اشاره به قریب استعمال می شوند و گاهی بر آنها «ها»ی تنبیه داخل می شود، مانند: هذا، هؤُلَاءِ.

برای اشاره به متوسط، الفاظ فوق همراه با کاف خطاب استعمال می شوند، مانند: ذَاكَ، تَاكَ.

برای اشاره به بعید، علاوه بر کاف خطاب، لام بعد نیز به اسماء اشاره ملحق می شود، مانند: ذَلِكْ، تَلْكَ .

تذکر: الحاق لام ف به تثنیه و أَوْلَاءِ و اسم اشاره ای که همراه با «ها»ی تنبیه باشد ممتنع است.

الفاظ اسم اشاره مختص: الفاظ زیر در مورد اشاره به مکان استعمال می شوند: قریب: هُنَا.

متوسط: هُنَاكَ.

بعید: هُنَاكَ، هُنَا، هِنَا، ثُمَّ وَ ثُمَّةً.

اسم موصول

اسم مبهمی است که در تعیین معنایش نیاز به جمله دارد.

مثل: اَلَّذِي: کسی که، چیزی که.

جمله ای که ابهام موصول را بر طرف می کند «جمله صِلَه» نام دارد و باید در آن ضمیری باشد که به موصول بر می گردد، مثلاً در جمله «جاءَ الَّذِي قامَ اَبُوهُ» جمله «قامَ اَبُوهُ» جمله صله است و ضمیر «ه» در «اَبُوهُ» به اَلَّذِي بر می گردد. جمله صله محلّ از اعراب ندارد.

اسم موصول بر دو قسم است: مختص (به مفرد یا تثنیه یا جمع و مذکر یا مؤنث) و مشترک (بین مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث).

الفاظ اسم موصول مختص:

مفرد: اَلَّذِي.

مذکر تثنیه: اَلَّذَانِ، اَلَّذَيْنِ.

جمع: اَلَّذِينَ، اَلْأَلِيّ و اَلْأَلَاءِ.

مفرد: اَلَّتِي.

مؤنث تثنیه: اَلَّتَانِ، اَلَّتَيْنِ.

جمع: اَللَّاتِ، اَللَّاتِي، اَللَّوَاتِي، اَللَّاءِ، اَللَّائِي و اَللَّوَاتِي.

الفاظ اسم موصول مشترك:

اسم موصول مشترك دارای ۶ لفظ است که عبارتند از: مَنْ، مَا، اَلْ، اَي، ذَا، ذُو.

تذکر: ضمیری که از جمله صله، به موصول مشترک بر می گردد؛ ضمیر عائد صله نام دارد و می تواند مطابق لفظ موصول مشترک یا مطابق معنای آن باشد مثل: جاءَ مَنْ قامَ و جاءَ مَنْ قامَتُ.

اسم استفهام

اسم استفهام اسمی است که برای پرسیدن بکار می رود و بعضی از آنها عبارتند از: مَنْ: چه کسی؟، ما: چه چیزی؟، مَتی: چه زمانی؟، اَینَ: کجا؟، اَیانَ: چه زمانی؟، کَیفَ: در چه حالی؟، کَمَ: چه مقدار؟ مثال: مَنْ قَامَ؟ ترکیب: مَنْ: اسم استفهام، مبتدا، قام: فعل و فاعل، خبر.

مرکب مزجی

تعریف مرکب مزجی: کلمه ای است که از ترکیب دو کلمه دیگر بوجود آمده باشد بدون اینکه بین آن دو، نسبت اسنادی یا اضافی باشد؛ و در حکم یک کلمه است.

مرکب مزجی بر دو قسم است: عدد و غیر عدد.

1- اگر مرکب مزجی عدد باشد هر دو جزء آن مبنی بر فصح است، مثل: «أَحَدَ عَشَرَ» تا «تِسْعَةَ عَشَرَ» مگر در جزء اول در دو مورد:

الف: إِحْدَى عَشْرَةَ و حَادَى عَشْرَ و ثَانِي عَشَرَ که در این موارد جزء اول مبنی بر سکون است.

ب: در اثنای عَشْرَ و اِثْنَتَا عَشْرَةَ جز اول معرب است و حکم مثنی را دارد.

2- اگر مرکب مزجی غیر عدد باشد جزء دوم آن به صورت غیر منصرف استعمال می شود و جزء اول بر همان حالتی که قبل از ترکیب داشته باقی می ماند، مثل: بَعْلَبَك و طَبْرِسْتَان.

مبتدا و خبر

تعریف مبتدا: مبتدا اسمی است که غالباً در اول جمله ی اسمیه می آید و در باره ی آن خبری می دهیم.

مبتدا بر دو قسم است:

مبتدای اسمی: اسمی است مسند الیه که مجرد از عوامل لفظیه می باشد، مانند: «زید» در «زید قائم».

مبتدای وصفی: وصفی است که بعد از نفی یا استفهام قرار گرفته و اسم ظاهر یا ضمیر منفصل بعد از خود را رفع داده است.

مثال ۱: أَقَائِمُ الزَّيْدَانِ.

ترکیب: أ: حرف استفهام، قائم: مبتدا، الزیدان: فاعل و جانشین خبر.

مثال ۲: مَا جَالَسَ هُمَا.

ترکیب: ما: حرف نفی، جالس: مبتدا، هما: فاعل و جانشین خبر.

دو تذکر:

1- اگر وصف بعد از نفی یا استفهام، ضمیر مستتر را رفع دهد در ترکیب، خبر مقدم بوده و اسم ظاهر بعد از آن، مبتدای مؤخر خواهد بود، مانند: أَقَائِمَانِ الزَّيْدَانِ.

2- اگر وصف بعد از نفی یا استفهام، مفرد بوده و اسم ظاهر بعد از آن نیز مفرد باشد؛ در ترکیب آن دو وجه جایز است، مثل: أَقَائِمٌ زَيْدٌ.

ترکیب اول: أ: حرف استفهام، قائم: مبتدا، زيد: فاعل و جانشین خبر.

ترکیب دوم: أ: حرف استفهام، قائم: خبر مقدم، زيد: مبتدای مؤخر.

خبر: اسمی است مسند به که مجرد از عوامل لفظیه بوده و به همراه مبتدا مفید فایده است، مانند: «قائم» در «زيد قائم».

توجه: مبتدا و خبر مرفوعند.

خبر

تعریف خبر: خبر کلمه یا جمله ای است که معمولاً بعد از مبتدا آمده و معنی مبتدا را کامل می کند.

خبر بر دو قسم است: مفرد و جمله.

مثال ۱: الْفِكْرُ عِبَادَةٌ.

مثال ۲: الصَّائِمُ لَا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ.

ترکیب: الصَّائِمُ: مبتدا، لا: حرف نفی، تُرَدُّ: فعل مجهول، دَعْوَةٌ: نایب فاعل و مضاف، ه: مضاف الیه.

جمله «لَا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ» خبر برای الصَّائِمُ.

مثال ۳: وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ.

ترکیب: واو: به حسب ما قبل، لباس: مبتدا و مضاف، التَّقْوَى: مضاف الیه، ذَلِكَ: مبتدای دوم، خیر: خبر ذَلِكَ، جمله «ذَلِكَ خَيْرٌ» خبر برای مبتدای اول.

مثال ۴: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

ترکیب: الحمد: مبتدا، لله، جار و مجرور، متعلق به عامل مقدر، خبر.

تذکر:

1- جمله ای که خبر مبتدا قرار می گیرد در اصطلاح «جمله خبریه» نامیده می شود و در محلّ رفع می باشد.

بین جمله خبریه و مبتدا باید رابطی وجود داشته باشد.

این رابط در مثال ۲ ضمیر «ه» و در مثال ۳ اسم اشاره «ذلک» و در مثال ۴ ضمیر «هو» مستقرّ در جار و مجرور است.

2- گاهی خبر بر مبتدا مقدّم می شود.

مثال: لله الأمره.

ترکیب: لله: جارّ و مجرور، متعلّق به عامل مقدّر خبر مقدّم، الأمر: مبتدای مؤخّر.

3- اصل در مبتدا، این است که معرفه باشد ولی اگر نکره دارای نوعی فایده باشد می تواند مبتدا قرار گیرد، مانند: فی الدار رجل و سلامّ علیک.

فاعل

اسم مرفوعی است که عامل مقدّم به آن نسبت داده شده و قیام عامل به آن اسم می باشد.

مثال: کلمه «زید» در جمله «جاءَ زید» و کلمه «بکر» در جمله «ماتَ بکر» فاعل است.

تذکر:

1- فاعل در جواب «چه کسی؟» یا «چه چیزی؟» می آید.

2- فاعل گاهی اسم ظاهر و گاهی ضمیر است.

مثال اسم ظاهر: جاءَ زید.

مثال ضمیر: زید جاءَ (درجاء ضمیر «هو» مستتر است و فاعل آن می باشد).

احکام فعل و فاعل از جهت مفرد و ثنیه و جمع بودن:

الف: اگر فاعل، اسم ظاهر باشد فعل همواره مفرد آورده می شود، مثل: قامَ زید، قامَ الزیدان، قامَ الزیدون.

ب: اگر فاعل، ضمیر باشد صیغه فعل، مطابق با مرجع ضمیر آورده می شود.

مثل: زیدٌ قامَ، الزَّیدانِ قاما، الزَّیدونَ قاموا .

احکام فعل و فاعل از جهت مذکر و مؤنث بودن:

الف: اگر فاعل اسم ظاهر و مؤنث حقیقی باشد فعل مؤنث آورده می شود، مثل: قامتُ هندٌ.

ب: اگر فاعل اسم ظاهر و مؤنث مجازی باشد مذکر و مؤنث بودن فعل هر دو جایز است، مثل: طَلَعَ الشَّمْسُ، طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

ج: اگر فاعل ضمیر متصلی باشد که مرجع آن اسم مؤنث است فعل مؤنث آورده می شود، مثل: الشَّمْسُ طَلَعَتْ، هندٌ قامتٌ .

نایب فاعل

مفعولی که بجای فاعل قرار گیرد نایب فاعل نام دارد و این در صورتی است که فاعل حذف شده و فعل، بصورت مجهول به مفعول نسبت داده شود، مانند: نُصِرَ زیدٌ.

احکام ذکر شده برای فاعل در مورد نایب فاعل نیز جریان دارد.

مفعول به

مفعول به اسم منصوبی است که فعل فاعل بر آن واقع شده است.

مثال: نُصِرَ زیدٌ بکراً.

ترکیب: نُصِرَ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول به.

تذکر:

1- مفعول به غالباً در جواب «چه کسی را؟» یا «چه چیزی را؟» می آید.

2- گاهی جمله در محل «مفعول به» واقع می شود که در این صورت «محللاً منصوب» خواهد بود.

مثال: قُلْ صَدَقَ اللهُ.

ترکیب: قُلْ: فعل و فاعل (ضمیر «أنت» مستتر در «قُلْ» فاعل است)، صَدَقَ: فعل، اللهُ: فاعل، جمله صَدَقَ اللهُ مفعول به و محللاً منصوب.

3- مفعول به گاهی اسم ظاهر و گاهی ضمیر است.

مثال ضمیر متصل: اِهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ.

ترکیب: اِهْدِ: فعل و فاعل (ضمیر أنت فاعل آن می باشد)، نا: ضمیر متصل، مبنی بر سکون، محلاً منصوب، مفعول به، اِلَى: حرف جرّ، سَوَاء: مجرور و مضاف، الصَّرَاطُ: مضاف اِلَیْهِ، جارّ و مجرور متعلق به اِهْدِ.

مثال: ضمیر منفصل: اِیَاکَ نَعْبُدُ و اِیَاکَ نَسْتَعِیْنُ.

ترکیب: اِیَاکَ: ضمیر منفصل منصوب، مبنی بر فتح، در محلّ نصب، مفعول به، نَعْبُدُ: فعل و فاعل، .

تذکر:

تقدیم مفعول به بر عامل خود جایز است، مانند: زیداً ضَرَبْتُ.

و اگر ضمیر منفصل یا اسمی صدارت طلب (چون اسم استفهام) مفعول به قرار گیرند تقدیم آنها بر فعل لازم است.

مثال:

1- مَنْ رَأَيْتَ؟ ترکیب: مَنْ: اسم استفهام، مبنی بر سکون، در محلّ نصب، مفعول به، رَأَيْتَ: فعل و فاعل.

مثال:

2- اِیَاکَ نَعْبُدُ و اِیَاکَ نَسْتَعِیْنُ.

مفعول له

اسمی است که علت وقوع عامل خود را بیان می کند.

مثال ۱: ضَرَبَ زیدٌ بکراً تأدیباً.

ترکیب: ضَرَبَ: فعل، زیدٌ: فاعل، بکراً: مفعول به، تأدیباً: مفعول له.

مثال ۲: قَعَدَ زیدٌ عَنِ الْحَرْبِ جُبناً.

ترکیب: قَعَدَ: فعل، زیدٌ: فاعل، عَنِ الْحَرْبِ: جارّ و مجرور متعلق به قَعَدَ، جُبناً: مفعول له.

تذکر:

1- مفعول له در جواب سؤال «برای چه؟» «به چه علت؟» می آید.

2- مفعول له در صورتی که مصدر بوده و با عامل خود از جهت وقت و فاعل متحد باشد منصوب می شود.

و در غیر این صورت به وسیله یکی از حروف جرّ «لام، مِنْ، فی، بَاء» که دارای معنای تعلیل می باشند مجرور می گردد.

مثال ۱: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ.

ترکیب: هُوَ: مبتدا، محلاً مرفوع، الّذی: اسم موصول، در محلّ رفع، خبر، خَلَقَ: فعل و فاعل (ضمیر هو مستتر فاعل آن می باشد)، لَکُمْ: جارّ و مجرور متعلّق به خَلَقَ، ما: اسم موصول، در محلّ نصب، مفعول به، فی الأرض: جارّ و مجرور متعلّق به عالم مقدر (که صله ما می باشد)،

جمله خَلَقَ لَکُمْ ما فی الأرض صله الّذی.

در این مثال «مخاطبین» علت برای «خلق» می باشند و ضمیر مربوط به آنها - چون مصدر نیست - مجرور شده است.

مثال ۲: تَهَيَّأْتُ لِلسَّفَرِ.

ترکیب: تَهَيَّأْتُ: فعل و فاعل (ضمیر «ت» فاعل آن می باشد)، لِلسَّفَرِ: جارّ و مجرور، متعلّق به تَهَيَّأْتُ.

در این مثال «سفر» علت برای «تهیات» است و چون از جهت زمان با عامل خود متحد نیست مجرور شده است.

مثال ۳: أَكْرَمْتُكَ لِإِكْرَامِكِ إِيَّايَ.

ترکیب: أَكْرَمْتُ: فعل و فاعل (ضمیر «ت» فاعل آن می باشد)، كَ: ضمیر متصل، محلاً منصوب، مفعول به، لِ: حرف جرّ، إِكْرَامِ: مجرور و مضاف، كَ: مضاف الیه، محلاً مجرور، إِيَّايَ: ضمیر منفصل، محلاً منصوب، مفعول به برای إِكْرَامِ.

در این مثال «إِكْرَامِ» علت برای «أَكْرَمْتُ» است و چون از جهت فاعل با عامل خود متحد نیست مجرور شده است.

مفعول فیه

مفعول فیه اسم منصوبی است که برای بیان زمان وقوع عامل یا مکان آن آورده شده و متضمن معنای «فی» می باشد.

مفعول فیه، در اصطلاح «ظرف» نیز نامیده می شود.

ظرف بر دو قسم است: ظرف زمان، مانند: یوم، دهر، ظرف مکان، مانند: مَسْجِد، فَوْق.

مثال ۱: صَامَ زَيْدٌ يَوْمًا.

ترکیب: صَامَ: فعل، زَيْدٌ: فاعل، يَوْمًا: مفعول فیه.

مثال ۲: صَلَّى زَيْدٌ خَلْفَ عَمْرٍو.

ترکیب: صَلَّى: فعل، زید: فاعل، خَلْفَ: مفعول فیه و مضاف، عَمْرٍو: مضاف إليه.

مثال ۳: أَيْنَ مَعْزُ الْأَوْلِيَاءِ؟ ترکیب: أَيْنَ: اسم استفهام، مبنی بر فتح، محلاً منصوب، مفعول فیه برای عامل مقدر، خبر مقدم، مَعْزُ: مبتدای مؤخر و مضاف، الْأَوْلِيَاءِ: مضاف إليه.

تذکر:

1- مفعول فیه در جواب سؤال «چه موقع؟» یا «کجا؟» می آید.

2- ظرف مکان در صورتی که محدود باشد به وسیله «فی» مجرور می گردد، مانند: صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ.

مفعول مطلق

مفعول مطلق مصدر منصوبی است که بعد از عامل خود قرار می گیرد تا آنرا تأکید کرده و یا نوع یا عدد آنرا بیان کند.

مثال:

1- مفعول مطلق تأکیدی: قُمْتُ قِيَامًا.

2- مفعول مطلق نوعی: قُمْتُ قِيَامَ الْأَمِيرِ.

3- مفعول مطلق عددی: ضَرَبْتُ زَيْدًا ضَرْبَتَيْنِ .

حال

حال غالباً اسم مشتقی است که هیأت و چگونگی صاحب خود را بیان می کند.

حال منصوب است و در جواب سؤال «در چه حالی؟»، «چگونه؟»، «به چه کیفیتی؟» می آید.

مثال ۱: جَاءَ زَيْدٌ رَاكِبًا.

ترکیب: جَاءَ: فعل و عامل در حال، زید: فاعل و ذوالحال، رَاكِبًا: حال.

مثال ۲: رَكِبْتُ الْفَرَسَ مُسَرَّجًا.

ترکیب: رَكِبْتُ: فعال و فاعل و عامل در حال، الْفَرَسَ: مفعول به و ذوالحال، مُسَرَّجًا: حال .

تقدیم حال بر عامل خود:

اگر حال صدارت طلب باشد لازم است بر عامل خود مقدم شود.

مثال: كَيْفَ جَاءَ زَيْدٌ؟ ترکیب: كَيْفَ: اسم استفهام، مبنی بر فتح، محلاً منصوب، حال، جاء: فعل و عامل در حال، زید: فاعل و ذوالحال.

جمله حالیه: گاهی جمله در محلّ حال قرار می گیرد که در این صورت محلاً منصوب است.

مثال: جاءَ زَيْدٌ يَدُهُ عَلَي رَأْسِهِ.

در این مثال جمله «يَدُهُ عَلَي رَأْسِهِ» جمله حالیه و در محلّ نصب است .

تمییز

تمییز اسم نکره ای است که ابهام مستقر در ذات یا نسبت را بر طرف می کند.

تمییز غالباً منصوب است و عامل نصب آن در تمییز رافع ابهام از ذات، همان ذات و در تمییز رافع ابهام از نسبت، فعل یا شبه فعل است.

مثال ۱: رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا.

ترکیب: رأیتُ: فعال و فاعل، أَحَدَ عَشَرَ: مفعول به، محلاً منصوب و عامل در تمییز، كَوْكَبًا: تمییز.

مثال ۲: هَذَا رِطْلٌ زَيْتًا.

ترکیب: هذا: مبتدا، رِطْلٌ: خبر، زیتاً: تمییز.

مثال ۳: وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا.

ترکیب: واو: به حسب ماقبل، اشْتَعَلَ: فعل و عامل در تمییز، الرَّأْسُ: فاعل، شیباً: تمییز بری اشتغال رأس.

لازم و متعدی

فعل لازم: فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد، مثل: قامَ، ذَهَبَ.

فعل متعدی: فعلی است که علاوه بر فاعل، طالب مفعول به نیز می باشد، مثل: نَصَرَ، قَالَ .

اقسام فعل متعدی:

1- یک مفعولی، مثل: نَصَرَ زَيْدٌ بَكَرًا، و مثل: كَتَبَ، قَالَ، ضَرَبَ.

2- دو مفعولی، مثل: عَلِمَ زَيْدٌ بَكَرًا عَالِمًا.

ترکیب: عَلِمَ: فعل، زید: فاعل، بکرًا: مفعول اول، عالمًا: مفعول دوم.

3- سه مفعولی، مثل: أَعْلَمَ زَيْدٌ بَكْرًا خَالِدًا عَالِمًا (زید بکر را آگاه کرد که خالد عالم است).

افعال سه مفعولی عبارتند از: أَعْلَمَ، أَخْبَرَ، خَبَّرَ، حَدَّثَ، أَرَى، نَبَأَ، أَنْبَأَ .

اقسام فعل دو مفعولی

افعال دو مفعولی بر دو قسمند:

1- افعالی که دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر بوده اند، و این افعال بر دو قسمند :

الف: افعال قلوب: افعالی هستند که معنای آنها توسط اعضای باطنی و قوای درونی تحقق پیدا می کند.

و آنها عبارتند از: حَسِبَ، خَالَ، زَعَمَ، ظَنَّ، (به معنی گمان کرد، پنداشت)، عَلِمَ، وَجَدَ، رَأَى (به معنی علم پیدا کرد، یقین کرد).

مثال: حَسِبَ زَيْدٌ بَكْرًا عَالِمًا (زید گمان کرد بکر عالم است).

رَأَى زَيْدٌ بَكْرًا عَالِمًا (زید دانست بکر عالم است) .

ب: افعال تَصْيِير: افعالی هستند که به معنای گرداندن و از حالی به حال دیگر در آوردن می باشند و آنا

عبارتند از: صَيَّرَ، اتَّخَذَ، وَهَبَ، جَعَلَ، تَخَذَ، تَرَكَ، رَدَّ.

مثال: اتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.

2- افعالی که دو مفعول آنها در اصل مبتدا و خبر نبوده است.

مثل: أَعْطَى، كَسَى، سَمَّى .

مثال: أَعْطَى زَيْدٌ بَكْرًا دَرَهْمًا (زید به بکر درهمی بخشید).

این دسته افعال به «دومفعولی باب أعطى» مشهورند .

تذکر: افعال قلوب اگر به باب افعال برده شوند دارای سه مفعول می گردند.

مثال: عَلِمَ زَيْدٌ بَكْرًا فَاضِلًا ، أَعْلَمَ زَيْدٌ خَالِدًا بَكْرًا فَاضِلًا .

معلوم و مجهول

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد.

مثال ۱: نَصَرَ زَيْدٌ بَكْرًا.

ترکیب: نَصَرَ: فعل، زید: فاعل، بکراً: مفعول به.

مثال ۲: زیدٌ نَصَرَ بکراً.

ترکیب: زید: مبتدا، نَصَرَ: فعل و فاعل (فاعلش مستتر است)، بکراً: مفعول به، جمله «نَصَرَ بکراً» خبر و در محلّ رفع .

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به مفعول نسبت داده شده باشد، مثل: نَصَرَ بکراً (بکر یاری شد).

افعال ناقصه

افعالی هستند که بر مبتدا و خبر داخل می شوند، و در آن دو عمل کرده مبتدا را به عنوان اسم و خبر را به عنوان خبر برای خود قرار می دهند، عمل این افعال رفع به اسم و نصب به خبر است.

مثال: زیدٌ عالمٌ - کانَ زیدٌ عالماً.

ترکیب: کانَ: فعل ناقصه، زید: اسم کان، عالماً: خبر کان .

افعال ناقصه عبارتند از: کان، صار، أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، ظَلَّ، بات، مَافَتَى، ما انْفَكَّ، ما بَرِحَ، ما زال، مادام، لیس.

معانی افعال ناقصه: کان: برای تقریر ثبوت خبر برای اسم می باشد، صار: گردید.

أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى: برای ثبوت خبر برای اسم در هنگام صبح، شب و ظهر می باشند، مثل: أَصْبَحَ زیدٌ غنیاً (زید هنگام صبح غنی شد).

ظَلَّ: برای ثبوت خبر برای اسم در طول روز بکار برده می شود، مثل: ظَلَّ زیدٌ راکباً (زید در طر روزه سواره بود).

بات: برای ثبوت خبر برای اسم در طول شب بکار برده می شود، مثل: باتَ زیدٌ نائماً (زید در طول شب خواب بود).

لیس: برای نفی خبر از اسم می باشد، مثل: لیسَ زیدٌ عالماً (زید عالم نیست).

مَافَتَى، ما انْفَكَّ، ما بَرِحَ، ما زال: برای دوام ثبوت خبر برای اسم، تا زمان اخبار استعمال می شوند، مثل ما زالَ زیدٌ أمیراً (زید هنوز امیر است).

مادام: برای معلّق کردن چیزی بر مدت ثبوت خبر برای اسم می باشد، مثل: اجلسُ مادامَ زيدٌ جالساً (بنشین مدتی که زید نشسته است) .

دو ویژگی افعال ناقصه:

- 1- تقدیم خبر این افعال بر اسم آنها جایز است، مثل: كانَ عالماً زيدٌ.
 - 2- تقدیم خبر آن بر خود افعال، در غیر افعالی که اوّل آنها «ما» می باشد جایز است، مثل: عالماً كانَ زيدٌ.
- ذکر این نکته لازم است که حکم مذکور در مورد لیس اختلافی است .

افعال مقاربه

افعال مقاربه افعالی هستند که بر مبتدا و خبر داخل شده و مانند افعال ناقصه عمل می کنند، با این تفاوت که خبر این افعال، باید فعل مضارع باشد، و از لحاظ معنی بر سه قسم تقسیم می شوند :

1- افعال رجاء: برای امید داشتن حصول خبر برای اسم می آیند و عبارتند از: عَسَى، حَرَى، اِخْلُوْ لِقَ .
مثال: عَسَى زيدٌ اَنْ يَكْتُبَ (امید است زید بنویسد).

ترکیب: عسی: فعل مقاربه، زید: اسم عسی، اَنْ: ناصبه، يَكْتُبُ: فعل و فاعل، اَنْ يَكْتُبُ: خبر عسی .

2- افعال قُرب: برای نزدیکی حصول خبر برای اسم می آیند و عبارتند از: كَادَ، كَرَبَ، اَوْ شَكَ .
مثال: كَادَ زيدٌ يَكْتُبُ (نزدیک است زید بنویسد).

ترکیب: کاد: فعل مقاربه، زید: اسم کاد، يَكْتُبُ: فعل و فاعل، خبر کاد .

3- افعال شروع: در مورد شروع حاصل شدن خبر برای اسم استعمال می شوند و عبارتند از: اَنْشَأَ، طَفِقَ، جَعَلَ، اَخَذَ .

مثال: اَخَذَ زيدٌ يَكْتُبُ (زید شروع به نوشتن کرد).

ترکیب: اَخَذَ: فعل مقاربه، زید: اسم اَخَذَ، يَكْتُبُ: فعل و فاعل، خبر اَخَذَ.

تذکر: خبر افعال رجاء غالباً همراه با «اَنْ» و خبر افعال قُرب غالباً بدون «اَنْ» استعمال می شود.

افعال مدح و ذمّ

افعال مدح و ذمّ افعالی هستند که برای ایجاد مدح (ستایش) و یا ذمّ (نکوهش) وضع شده اند، و بعد از آنها دو اسم مرفوع ذکر می شوند که اوّلی را فاعل و دوّمی را مخصوص به مدح یا ذمّ می نامند.

افعال مدح عبارتند از: نَعْمَ، حَبَّذا.

افعال ذم عبارتند از: بُسْ، سَاءَ.

مثال: نَعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ (زید خوب مردی است).

روش ترکیب: اسم مخصوص به مدح یا ذم، در ترکیب باید یکی از عناوین ترکیبی را دارای باشد و در ترکیب آن دو وجه ذکر شده است:

ترکیب اول: نَعْمٌ: فعل مدح، الرَّجُلُ: فاعل، زَيْدٌ: خبر برای مبتدای محذوف یعنی هو.

ترکیب دوم: نَعْمَ: فعل مدح، الرَّجُلُ: فاعل، نَعْمَ الرَّجُلُ: خبر مقدم، زَيْدٌ: مبتدای مؤخر.

تذکر: فاعل در حَبَّذا کلمه «ذا» می باشد و همیشه به همین صورت است، یعنی با مفرد و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث بودن مخصوص به مدح تغییری نمی کند مثل: حَبَّذا زَيْدٌ و الزَّيْدَانِ و الزَّيْدُونَ و هُنْدٌ و ..

فعل تعجب

فعلی است که برای بین تعجب و شگفتی از چیزی وضع شده است.

فعل تعجب دارای ۲ صیغه است: مَا أَفْعَلَهُ و أَفْعِلْ بِهِ.

مثال ۱: مَا أَحْسَنَ زَيْدًا (چقدر زید نیکوست!).

ترکیب: ما: تعجیبیه،

مبتدا، أَحْسَنَ: فعل و فاعل، زَيْدًا: مفعول به، جمله أَحْسَنَ زَيْدًا: خبر و در محلّ رفع.

مثال ۲: أَحْسِنِ بَزَيْدٍ (چقدر زید نیکوست!).

ترکیب: أَحْسِنِ: فعل تعجب، ب: حرف جرّ، زَيْدٍ: مجرور به باء و در محلّ رفع، فاعل أَحْسِنِ.

حروف عامل

حروف عامل شامل:

حروف جرّ

حروف ناصب فعل مضارع

حروف جازم فعل مضارع

حروف ناصب اسم

حروف مشبّه بالفعل

حروف شبیه به لیس

«لا»ی نفی جنس

حروف جر

حروف جرّ ۱۷ حروفند که بر اسم داخل شده و آن را مجرور می کنند و آنها عبارتند از :باء، تاء، لام، واو، مُنْذٌ، خَلا، مُنْذٌ، رَبُّ، حاشا، مِنْ، عَدَا، فِی ، عَن، عَلِی، حَتّٰی، الِی .

معانی باء:

1-إلصاق، مثل: بزیدِ داءٌ و مثل: مَرَوْتُ بزیدِ.

2-استعانت، مثل: كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ.

3-مُصاحبت، مثل: خَرَجَ زیدٌ بِعَشْرَتِهِ.

4-مُقابله، مثل: بَعَثَ هَذَا بِهَذَا.

5-تَعُدِیة، مثل: ذَهَبْتُ بزیدِ

6-سَبَبِیَّت، مثل: ضَرَبْتُهُ بِسُوءِ أَدَبِهِ.

7-ظرفیت، مثل: جَلَسْتُ بِالْمَسْجِدِ.

8-تأکید (این معنی در مورد باء زائد است)، مثل: ما زیدٌ بِقائِمِ.

9-قَسَم، مثل: أَقْسَمُ بِاللَّهِ لِأَكْرَمَ مَنْ زیداً.

تذکر:

1-حذف متعلّق باء قسم جایز است.

مثل: بِاللَّهِ لِأَكْرَمَ مَنْ زیداً.

2-جمله ای که در جواب قسم قرار می گیرد اصطلاحاً «جمله جواب قسم» نامیده می شود و محلی از اعراب ندارد.

مثل: أَقْسَمُ بِاللَّهِ لِأَكْرَمَ مَنْ زیداً.

ترکیب: أَقْسَمُ فعل و فاعل باللهِ: جارومجرور متعلّق به أَقْسَمُ لِ: لام جواب قسم ، أَكْرَمَ مَنْ: فاعل و نون تأکید ، زیداً: مفعول به.

جمله « لَأَكْرَمَنَّ زَيْدًا » جواب قسم است و محلی از اعراب ندارد .

معانی من:

1-ابتداء غایب در مکان ، مثل: سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ.

2-ابتدا غایب در زمان ، مثل:مُطِرْنَا مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ.

3-بیان جنس،مثل: (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ)

4-تبعیض،مثل:أَخَذْتُ مِنَ الدَّرَاهِمِ.

5-تأکید (این معنی در صورتی است که من زاید باشد)، مثل: ما قامَ مِنْ أَحَدٍ

6-تعلیل،مثل (مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا).

ترکیب من:حروف جرّ، ما:زایده،خَطِيئَاتٍ: مجرور به من و مضاف ، هم : مضاف إليه أُغْرِقُوا:فعل مجهول و نایب فاعل(ضمیر واو نایب فاعل است)، جارّ و مجرور متلقّ به أُغْرِقُوا.

معانی إلى:

1-انتهاء غایب در مکان، مثل : سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ.

2-انتهاء غایب در زمان، مثل:(وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

3-معنای مع ، مثل:(وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ)

معانی في:

1-ظرفیت،مثل: زَيْدٌ فِي الدَّارِ و مثل: النَّجَاءُ فِي الصِّدْقِ

2-مصاحبت، مانند:(فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ)

ترکیب: فـبه حسب ما قبل، خَرَجَ:فعل و فاعل (ضمیر هو فاعل آن است)، علی:حروف جرّ ، قوم ،: مجرور و مضاف ، هُ : مضاف الیه(جاره و مجرور متعلق به خَرَجَ)، فی : حروف جرّ، زِينَتِهِ : مجرور و مضاف ، هُ : مضاف الیه (جارّ و مجرور متعلق به خَرَجَ).

3-تعلیل ،مانند:(فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ) ترکیب:ف: به حسب ما قبل ، ذا: اسم اشاره، مبتدا، ل: حروف بُعد ، كُنَّ : حروف خطاب، الذي :اسم موصول ، خبر ، لُمْتُنَّنِي : فعل و فاعل ، ن: حروف وقایه، ی : ضمیر متصل ، مفعول به ، فی : حرف جرّ، ه : ضمیر متصل ، در محل جرّ به فی

جمله « لُمْتُنَّنِي فِيهِ » صله برای الَّذِي

4- استعلاء، مانند: (لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ) ترکیب: لَ: جواب قسم مقدر، أَصْلَبَنَّ: فعل و فاعل و نون تأکید (ضمیر انا فاعل آن می باشد)، كُمْ: مفعول به برای أَصْلَبَنَّ، فی: حروف جرّ، جُدُوعِ: مجرور به فی و مضاف، النَّخْلِ: مضاف الیه، جارو مجرور متعلق به أَصْلَبَنَّ.

معانی لام:

1- استحقاق، مثل: الحمد لله.

2- اختصاص، مثل: الكتاب لزيد و مثل: الكتاب للمدرسة.

3- قسم، مثل: لله لا يؤخر الأجل.

4- تعلیل، مثل: ضربت زيدا للتأديب.

5- تأکید (این معنی در مورد لام زایده است)، مثل: (رَدَفَ لَكُمْ)

رُبّ: بر اسم نکره موصوفه داخل می شود، مثل: رُبّ رجلٍ كريمٍ في الدارِ.

رَبّ از حروفی است که در ترکیب زاید است ولی در معنی زاید نیست، به همین جهت آن را «حروف جرّ شبه زاید» می گویند و نیازی به متعلق ندارد.

و محل مجرور آن در بعضی موارد- چون مثال فوق - رفع، بنابر ابتدائیت است.

ترکیب: رُبّ: حروف جرّ شبه زاید، رجلٍ: مجرور به رُبّ، در محل رفع، مبتدا، كريمٍ: صفت برای رجل، فی الدار: جارّ و مجرور، متعلق به عامل مقدر، خبر مبتدا.

معانی علی:

1- استعلاء، مثل: زيدٌ على السطح و مثل: عليه دينٌ.

2- ظرفیت، مثل: (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حَيْنٍ غَفْلَةً مِنْ أَهْلِهَا)

3- مصاحبت، مثل: (وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى).

عَنْ: مهمترین معنای «عَنْ» مجاوره است، مثل: رَمَيْتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَلْوَسِ و مثل: بَلَغَنِي عَنْ زَيْدٍ حَدِيثٌ.

معانی کاف:

1- تشبیه و آن به دو قسم است:

الف - تشبیه در ذات ، مثل : زیدٌ كَأَخِيهِ .

ب - تشبیه در صفات ، مثل زیدٌ كَالْأَسَدِ .

2- تأکید و آن کاف زایده است ، مثل: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) کاف جارّه بر ضمیر داخل نمی شود.

مُدٌ و مُنْدٌ: این دو حروف در زمان ماضی برای ابتداء غایت و در زمان حاضر برای ظرفیت می آیند ، مثل: ما رأيتُهُ مُدٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ و مثل : ما رأيتُهُ مُنْدٌ يَوْمِنَا .

معانی حتّی:

1- انتهاء غایت ، مثل : أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا .

فرق بین (حتّی) و (إلی) در این است که ما بعد (حتّی) داخل در حکم ما قبل است بخلاف (الی)

2- به معنای مع ، مثل: قَدِمَ الْحَاجُّ حَتَّى الْمَشَاءِ .

«حتّی» نیز از حروفی است که بر ضمیر داخل نمی شود .

واو قَسَم:

مثل وَ اللَّهِ لِأَضْرِبَنَّ زَيْدًا .

متعلّق واو قسم همواره مخدوف است ، پس در اینجا « وَاللَّهِ » متعلّق به «أُقْسِمُ» مخدوف است و این حرف بر ضمیر داخل نمی شود.

تاء قَسَم:

مثل : تَأَلَّه لِأَضْرِبَنَّ زَيْدًا .

از ویژگیهای تاء قسم این است که فقط بر سر لفظ «الله» داخل می شود .

حاشا:

برای تنزیه است ، مثل سَاءَ الْقَوْمُ حَاشَا زَيْدٍ .

خَلا و عَدَا:

برای استثناء استعمال می شود، مثل: جاءَ القومُ عَدَا زیدٍ و أكرمتُ القومَ خَلا زیدٍ.

حروف جر اصلی و زاید:

اگر با فرض حذف حرف جرّ، خللی به معنای کلام وارد شود آن حرف جرّ را «اصلی» می نامند، مثل «باء» در (ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ) و اگر با فرض حذف خللی به معنای کلام وارد نشود آن را حذف جرّ «زاید» می نامند، مثل «باء» در «مازیدٌ بِقائِمٍ.»

ترکیب: ما : حرف نفی، زیدٌ: مبتدا، باء : حرف جرّ زاید، قائمٌ: مجرور به باء زایده و خبر.

حرف جرّ زاید و حروفی چون کاف، حاشا، خلا و عدا متعلق ندارد .

حروف ناصبه مضارع

حروف ناصب فعل مضارع عبارتند از: أَنْ، لَنْ، كَيْ، إِذَنْ.

مثال: (لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا) ترکیب: لَنْ: ناصبه، تَجِدَ: فعل مضارع، منصوب به لَنْ، ضمیر مستتر أنتَ فاعلش، لَهُمْ: جارّ و مجرور، متعلق به تَجِدَ، نصيراً: مفعول به .

أَنْ: از ویژگیهای «أَنْ» این است که فعل مضارع را تأویل به مصدر می برد و اختصاص به زمان استقبال دارد.

مثال: (أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ) ترکیب: أَنْ: ناصبه، تَصُومُوا: فعل و فاعل، أَنْ تَصُومُوا: تأویل به مصدر می رود، مصدر در محل رفع، مبتدا، خَيْرٌ: خبر، لَكُمْ: جارّ و مجرور، متعلق به خَيْرٌ، تقدیر آن چنین است: تَصُومُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ.

لَنْ: معنای آن نفی مستقبل همواره با تأکید نفی است، مثل: لَنْ يَضْرِبَ زَيْدٌ (زید هرگز نخواهد زد)

كَيْ: برای تعلیل است و سبب بودن ما قبل برای ما بعد را می رساند.

مثال: أَسْلَمْتُ كَيْ أَدْخَلَ الْجَنَّةَ.

ترکیب: أَسْلَمْتُ: فعل و فاعل، كَيْ: ناصبه، أَدْخَلَ: فعل و فاعل، الْجَنَّةَ مفعول فیه.

إِذَنْ: برای جواب و جزاء است، مثل اینکه گفته شود: أنا أتیک، و در جواب بگویی: إِذَنْ أَكْرِمَكَ .

حروف جازمه مضارع

حروف جازم فعل مضارع حروف جازم فعل مضارع عبارتند از: لَمْ، لَمَّا، لَامَ امر، «لا»ی نهی، اِنْ شرطیه لَمْ: مضارع را از جهت معنی به ماضی تبدیل کرده آن را منفی می کند.

مثال: لَمْ يَضْرِبْ زَيْدٌ (زید نزد) لَمَّا: مانند لم، مضارع را به ماضی قلب کرده و آن را منفی می کند ولی فعل منفی را در زمان ماضی تا حال استمرار می دهد.

مثال: (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) ترکیب: واو: به حسب ما قبل، لَمَّا: جازمه، يَدْخُلِ: فعل مضارع، مجزوم به لَمَّا، الْإِيمَانُ: فاعل، فِي: حروف جرّ، قُلُوبِ: مجرور و مضاف، كُمْ: مضاف الیه در محل جرّ، جارّ و مجرور متعلق به يَدْخُلِ.

ویژگی های لَمَّا:

1- منفی فعل را در زمان ماضی تا حال استمرار می دهد.

2- حذف فعل لَمَّا جایز است، مثل: نَدِمَ زَيْدٌ و لَمَّا.

یعنی: لَمَّا يَنْفَعُهُ النَّدَمُ بخلاف لم.

3- در مدخول لَمَّا توقع حصول است، بخلاف لَمْ.

لام امر: بر فعل مضارع داخل می شود و فعل مضارع را دارای معنی طلب می نماید، مثل: لِيَضْرِبْ زَيْدٌ بَكَرًا (زید باید بکر را بزند)

«لا»ی نهی:

بر فعل مضارع داخل شده و فعل مضارع را دارای معنی طلب ترک فعل می نماید.

مثال: (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ) ترکیب: لا: حرف نهی، يَتَّخِذِ: فعل مضارع مجزوم به لا، الْمُؤْمِنُونَ: فاعل، الْكَافِرِينَ: مفعول اول، اَوْلِيَاءَ: مفعول دوم.

اِنْ: از حروف جازمه است که بر سر دو جمله داخل شده و یکی را شرط و دیگری را جواب قرار می دهد به همین جهت آن را «اِنْ شرطیه» می نامند.

مثال: (اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ) ترکیب: اِنْ: شرطیه، تَنْصُرُوا: فعل و فاعل، مجزوم به اِنْ، فعل شرط، الله ' مفعول به، يَنْصُرْ: فعل و فاعل، مجزوم به اِنْ، جواب شرط، كُمْ: مفعول به.

تذکر:

اگر «إن شرطیه» بر دو فعل ماضی داخل شود ، معنی آن دو را به مضارع تغییر داده و در لفظ آن دو عمل نمی کند ، بلکه آنها را محلاً مجزوم می نماید.

مثل: **إِنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ.**

و اگر بر عکس بود ، فعل اول محلاً مجزوم می شود و فعل دوم جایز الوجهین است ، یعنی هم می تواند لفظاً مجزوم باشد هم می تواند مجزوم نباشد.

مثل: **إِنْ ضَرَبْتَ أَضْرِبُ** یا **أَضْرِبُ.**

جمله ای که در جواب شرط جازم قرار می گیرد ، اگر مقرون به فاء باشد، محلاً مجزوم خواهد بود ، مثل: **إِنْ تَجَلَّسْتُ فَأَنَا أَجْلِسُ.**

ترکیب: **إِنْ**: حرف شرط، **تَجَلَّسْتُ**: فعل شرط، مجزوم به **أَنْ** ضمیر مستتر أنت فاعل آن ، فاء رابطه ، **أَنَا**: مبتدا، **أَجْلِسُ**: فعل و فاعل ، خبر **أَنَا** و در محل رفع ، جمله «**أَنَا أَجْلِسُ**» جواب شرط و محلاً مجزوم .

حروف ناصبه اسم

حروف ناصب اسم بعضی از حروفند که اسم مابعد خود را منصوب می نمایند و آنها عبارتند از: **واو** به معنای **مَعَ** ، **إِلَّا** ی استثنائیه، **حروف نداء**.

«**واو**» به معنای «**مَعَ**»:

واوی است که دارای معنای همراهی می باشد و اسم منصوب ما بعد آن را مفعولٌ معه می گویند.

مثال: **جِئْتُ** و **زَيْدًا** ترکیب: **جِئْتُ** : فعل و فاعل ، **واو** ، به معنای **مَعَ**، **زَيْدًا** : مفعولٌ معه.

«**إِلَّا**» ی استثنائیه، مستثنی:

برای خارج کردن مابعد خود از حکم ما قبل می آید و ما بعد آن را «**مُسْتَثْنَى**» می گویند.

مثال: **جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدًا** ترکیب: **جَاءَ** فعل ، **الْقَوْمُ** : فاعل ، **إِلَّا** : استثنائیه ، **زَيْدًا** : **مُسْتَثْنَى** .

اقسام مُسْتَثْنَى:

مُسْتَثْنَى بر دو قسم است : متصل و منقطع.

اگر **مُسْتَثْنَى** حقیقتاً داخل در **مُسْتَثْنَى** منه بود به وسیله ادات استثناء از حکم **مُسْتَثْنَى** منه خارج شده باشد **مُسْتَثْنَى** را متصل می نامند.

ماننده: جاءَ القَوْمُ إلاّ زیداً اگر مُستثنی ، حقیقتاً داخل در مُستثنی منه نباشد بلکه حکماً داخل در آن باشد مُستثنی را منقطع می نامند ، مانند: جاءَ القَوْمُ إلاّ حمراً توجه: اگر مُستثنی منه ، در کلام ذکر نشده و کلام منفی باشد ، مُستثنی را «مُستثنی مفرغ» می نامند، که به خواهش عامل اعراب داده می شود.

مثل: ما جاءَ إلاّ زیداً ترکیب: ما، نافیه، جاءَ: فعل ، إلاّ استثنائییه ، زیدٌ فاعل برای جاء .

حروف نداء، منادا:

حروفی هستند که برای خواندن و دعوت کردن مخاطب می آیند و عبارتند از: یا، آیا، هیا، آی، اُ

از این حروف «أ» برای ندای قریب ، «أی» برای ندای متوسط ، «أیا و هیا» برای ندای بعید «یا» برای هر سه مورد استعمال می شود.

اسم بعد از این حروف «منادی» نامیده می شود .

اقسام منادی:

1- مضاف: مانند: یا عبدالله

2- شبه مضاف: ماننده: یا وَجِیهاً عِنْدالله

3- نکره غیر مقصوده: مانند: یا غافلاً و الموتُ یَطْلُبُهُ.

4- مفرد معرفه: مانند: یا زیدٌ، یا زیدونَ.

5- نکره مقصود: مانند: یا رَجُلٌ.

سه قسم اول منادی ، منصوب و دو قسم دیگر مبنی بر علامت رفع خود می باشند.

تذکر:

گاهی حرف ندا حذف می شود مثل : (یوسفُ أَعْرِضْ عَن هَذَا)

حروف مشبّه بالفعل

حروفی هستند که بر مبتدا و خبر داخل شده ، مبتدا را به عنوان اسم و خبر را به عنوان خبر برای خود قرار می دهند ، عمل این حروف ، نصب به اسم و رفع به خبر است.

حروف مشبّه بالفعل عبارتند از : إِنَّ ، أَنْ ، كَأَنَّ ، لَئِنَّ ، لَکِنَّ ، لَعَلَّ

مثال: إِنَّ زیداً عالمٌ ترکیب: إِنَّ: مشبّه بالفعل، زیداً: اسم إِنَّ ، عالمٌ: خبر إِنَّ

إِنَّ وَّ أَنْ: این دو حرف برای تأکید حکم و برطرف کردن شلیک از آن بکار کی روند و فرق بین آن دو این است که إِنَّ با اسم و خبر کلامی تام است ولی أَنْ با اسم و خبر خود در حکم مفرد (غلبه جمله) است ، یعنی : بجای أَنْ و اسم و خبر آن می توان اسم مفردی قرار داد بخلاف إِنَّ.

اسم مفردی که بجای أَنْ و اسم و خبر آن قرار می گیرد مصدری از لفظ خبر است که مضاف به اسم أَنْ گردید است.

مثال: سَمِعْتُ أَنْ زَيْدًا قَائِمًا.

ترکیب: سَمِعْتُ: فعل و فاعل ، أَنْ مشبیهة بالفعل ، زیداً: اسم أَنْ ، قائم: خبر أَنْ ، أَنْ با اسم و خبر خود به تأویل مصدر رفته و به عنوان مفعول به به سمعت می باشد ، تقدیر آن چنین است : سَمِعْتُ قِيَامَ زَيْدٍ .
مواردی از وجوب کسر همزه ان: با توجه به این که گفتیم أَنْ با اسم و خبر خود کلامی تام است پس اگر أَنْ در جایگاهی قرار گیرد که در آن جایگاه باید کلام تام قرار گیرد لازم است همزه أَنْ ا مکسور بخوانیم ، مانند موارد زیر

1- در ابتدای کلام ، مثل : إِنَّ زَيْدًا قَائِمًا

2- بعد از موصول ، مثل : جَاءَ الَّذِي إِنَّ أَبَاهُ عَالِمًا

3- بعد از ماده قول مثل (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ)

4- بعد از قسم ، مثل (وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)

5- بعد از نداء مثل: (يَا لَوْطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ)

مواردی از وجوب فتح همزه ان: اگر أَنْ با اسم و خبر در جایی قرار گرفت که در آن جایگاه طبق قاعده باید اسم مفرد قرار بگیرد همزه أَنْ را مفتوح می خوانیم مانده موارد زیر :

1- اگر أَنْ با اسم و خبر در محل رفع گیرد، مثل: بَلَّغْنِي أَنْ زَيْدًا عَالِمًا و مثل : عِنْدِي أَنَّكَ عَالِمًا

2- اگر أَنْ با اسم و خبر در محل نصب قرار گیرد ، مثل : كَرِهْتُ أَنَّكَ قَائِمًا.

3- اگر أَنْ با اسم و خبر در محل جرّ قرار گیرد ، مثل: أَعْجَبَنِي اشْتِهَارُ أَنَّكَ فَاضِلٌ و مثل: عَجِبْتُ مِنْ أَنَّكَ قَائِمًا.

لكن: برای استدراک است.

استدراک به اسن معناست که به ما بعد آن ، حکمی مخالف ما قبل نسب داده می شود.

به همین جهت لكن بین دو کلام که از جهت نفی و اثبات با یکدیگر مغایرت دارند واقع می شوند.

مثال ۱ : ما جاء زيدٌ لكنَّ عمرًا جاءَ.

مثال ۲ : جاءَ زيدٌ لكنَّ عمرًا لمَّ يَجِئْ .

لیت : براین تمنی است و تمنی اظهار محبت شیئی غیر ممکن یا ممکن غیر متوقع است.

مثال ۱ : لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ.

مثال ۲ : لَيْتَ زَيْدًا عَالِمٌ .

لعل : برای ترجی است و آن طلب امر محبوبی است که حصول آن نزدیک شمرده شده است.

مثل : (لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ) .

کأن : برای تشبیه چیزی به چیزی بکار می رود مثل : كَأَنَّ زَيْدًا الْأَسَدُ .

حروف شبیه به لیس

دو حرف ((ما)) و ((لا)) که دارای معنای نفی می باشند بر مبتدا و خبر داخل شده و مانند لیس رفع به اسم و نصب به خبر می دهند به همین جهت این دو حرف را حروف شبیه به لیس نامیده اند.

مثال : ما رجل حاضرا.

ترکیب : ما : نافیہ شبیه به ایس رجل : اسم ما حاضرا : خبر ما.

تفاوتهای «ما» و «لا»: »

1. ((ما)) برای نفی حال ولی ((لا)) برای مطلق نفی است

2. اسم ((ما)) هم می تواند معرفه باشد هم نکره به خلاف ((لا)) که فقط بر نکره داخل می شود

3. باء زائده در خر ((ما)) داخل می شود ولی در خبر ((لا)) داخل نمی شود مثل : ما زید بقائهم .

«لا»ی نفی جنس:

لا ی نفی جنس یکی از حروف نفی است که بر مبتدا و خبر داخل شده مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می کند در این صورت مبتدا به عنوان اسم برای ((لا)) و خبر به عنوان خبر برای ((لا)) می باشد.

اسم ((لا)) در صورتی که مضاف باشد منصوب و در غیر این صورت مبنی بر علامت نصب آن است.

مثال ۱ : (لا إكراهَ فی الدین).

ترکیب : لا : نفی جنس اکراه : اسم لا مبنی بر فتح فی الدین : جار و مجرور متعلق به عامل مقدر خبر لا.

مثال ۲: لا غُلامَ رجلٍ فی الدَّارِ.

ترکیب: لا نفی جنس غلام : اسم لا منصوب و مضاف رجل : مضاف الیه فی الدار : جار و مجرور متعلق به عامل مقدر خبر.

((لا))ی نفی جنس در صورتی عمل می کند که اسم آن نکره بوده و به آن متصل باشد .

حروف غیر عامل

حروف غیر عامل شامل:

حروف عطف

حروف استفهام

حروف نفی

حروف جواب

حروف تحقیق و تقلیل

حرف تعریف

حروف تنبیه

حروف مصدر

حرف ربط

نون وقایه

حروف عطف

حروفی هستند که مابعد خود را در حکم ماقبل قرار می دهند

مانند : واو ثم فاء او بل لا.

واو : برای جمع بین ماقبل و مابعد در حکم بدون فایده دادن ترتیب است مثل : جاء زید عمرو ثم : برای جمع بین ماقبل و مابعد در حکم به همراه ترتیب و انفصال است.

فاء: برای جمع بین ماقبل و مابعد در حکم به همراه ترتیب و اتصال است.

أو : برای ثبوت حکم برای یکی از دو امر بدون تعیین آن می آید.

بل : بری اعراض از ما قبل و روی آوردن به مابعد است مثل : جاء زيد بل عمرو.

لا : آنچه بری ماقبل ثابت شده است از ما بعد نفی می کند مثل : جاء زيد لا عمرو .

حروف استفهام

حروفی هستند که برای پرسیدن از چیزی بکار برده می شوند و عبارتند از : همزه ((أ)) و هل

مثال ۱ : أزيد قائم؟ ترکیب: أ : حرف استفهام زيد : مبتدا قائم : خبر

مثال ۲ : هَلْ يَضْرِبُ زيدٌ بكَراً؟ ترکیب: هل : حرف استفهام يضرب : فعل زيد : فاعل بکرا: مفعول به

حروف نفی

حروفی هستند که بری منفی کردن کلام می آیند مانند : ما و لا.

مثال : ما ارتابَ مُخْلِصٌ وَ لا شكَّ مُوقِنٌ .

حروف جواب

حروفی هستند که در جواب پرسش یا کلام متکلم یا طلب او واقع می شوند مانند : نعم بلی لا.

نعم : برای تقریر کلام سابق می آید.

مثال ۱: أجااء زيد = نعم (یعنی زيد آمد).

مثال ۲: جاء زيد =نعم (یعنی زيد آمد).

مثال ۳: ألم يقم زيد =نعم (یعنی زيد قیام نکرد).

مثال ۴: لم يقم زيد =نعم (یعنی زيد قیام نکرد) .

بلی : نفی بعد از استفهام یا خبر را به ثورت اثبات جواب می دهد.

مثال ۱: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) (یعنی : آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند آری تو پروردگار ما هستی).

مثال ۲ : لَمْ يَقْمُ زيدٌ = بلی (یعنی زيد ایستاد) .

مثال ۱ : أجااء زيد =لا (یعنی زيد نیامد)

مثال ۲ : جاء زيد =لا (یعنی زيد نیامد)

لا: برای نفی کلام سابق می آید.

حرف تحقیق و تقلیل

حرف ((قد)) وقتی قبل از فعل ماضی بیاید حرف تحقیق و هنگامی که پیش از فعل مضارع قرار گیرد حرف تقلیل است.

مثال ۱: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) ترکیب: قد: حرف تحقیق افلح: فعل من: اسم موصول فاعل تزکی: فعل و فاعل (صله)

مثال ۲: قَدْ يَغْلِبُ الْمَغْلُوبُ.

حرف تعریف

((ال)) هنگامی که بر سر اسم نکره (نامعین) در آید و آن را معرفه (معین = شناخته شده) کند ((ال تعریف)) نامیده می شود.

مثال: (أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) ترکیب: ارسلنا: فعل و فاعل الی فرعون: جار و مجرور متعلق به ارسلنا رسولا: مفعول به فاء: حرف عطف عصی: فعل فرعون: فاعل الرسول: مفعول به.

حروف تنبیه

حروفی هستند که بری هشیار کردن مخاطب می آیند مثل: ألا و أما

مثال: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ).

ترکیب: الا: حرف تنبیه باء: حرف جز متعلق به تطمئن ذکر: مجرور به باء و مضاف الله: مضاف الیه تطمئن: فعل القلوب: فاعل.

حروف مصدر

حروفی هستند که مابعد خود را از جهت معنی همانند مصدر می کنند و می توان به جای آنها و ما بعد شان مصدر قرار داد و آنها عبارتند از: أن ما أن لو کی.

ذکر این نکته لازم است که از میان حروف مصدریه تنها ((ما)) و ((لو)) غیر عامل می باشند.

مثال ۱: (أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ) ترکیب: ان: ناصبه مصدریه تصوموا: فعل و فاعل ان تصوموا: به تقدیر صومکم (مبتدا) خیر: خبر لکم: جار و مجرور متعلق به خیر.

مثال ۲: (وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ) ترکیب: واو: به حسب ماقبل ضاقت: فعل علیکم: جار و مجرور متعلق به ضاقت الارض: فاعل باء: حرف جر ما: مصدریه رحبت: فعل و فاعل.

تقدیر آن چنین است : ضاقتُ عَلَیْكُمْ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا مصدر در محل جر و جار و مجرور متعلق به ضاقت می باشد .

حرف ربط

((فاء)) حرفی است که بین دو جمله شرط و جواب می آید و بین آنها ربط ایجاد می کند.

مثال : ((إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ...)).

ترکیب : ان : حرف شرط تعذب: فعل شرط مجزوم به ان ضمیر مستتر انت فاعلش هم : مفعول به فاء حرف ربط ان : حرف مشبّهة بالفعل هم : اسم ان در محل نصب عباد : خبر ان و مضان ک : مضاف الیه جمله ((انهم عبادک)) جواب شرط و در محل جزم .

نون وقایه

نونی است که در بعضی موارد به آخر اسم فعل یا حرف متصل می شود مثل : ((اکرمنی)) و ((لدنی)) و مثل : اننی قائم .

اسم های عامل

اسم فاعل

اسم مفعول

مصدر

اسم تفضیل

اسم مبالغه

صفت مشبّهة

اسم شرط

عامل در تمیز

مضاف

اسم فعل

اسم فاعل

اسمی است که بر حَدَث (معنای قائم به غیر) و فاعل آن بر وجه حدوث (عدم ثبوت) دلالت می کند.

اسم فاعل هر فعلی همانند فعل خود عمل می کند یعنی اگر فعل آن لازم بود اسم فاعل آن نیز لازم است و اگر فعل متعدی بود اسم فاعل آن نیز متعدی است .

مثال ۱ : زیدٌ قائمٌ أبوهُ ترکیب : زید : مبتدا قائم : خبر اب : فاعل قائم و مضاف ه : مضاف الیه .

مثال ۲ : زیدٌ ضاربٌ أبوهُ بکراً ترکیب : زید : مبتدا ضارب : خبر اب فاعل ضارب و مضاف ه : مضاف الیه بکراً : مفعول به .

مثال ۳ : زیدٌ مُعطیٌ عمراً درهماً .

ترکیب : زید : مبتدا معطی : خبر (هو فاعلش) عمراً: مفعول اول درهما: مفعول دوم .

تذکر:

گاهی اسم فاعل به مفعول خود اضافه می شود .

مثال : زیدٌ ضاربٌ بکرٍ ترکیب : زید : مبتدا ضارب : خبر و مضاف (ضمیر هو فاعل ضارب است) بکر: مضاف الیه (در اصل مفعول ضارب بوده است) .

اسم مفعول:

اسم مفعول کلمه ای است که بر حدث و مفعول آن دلالت می کند .

اسم مفعول هر فعلی مانند فعل مجهول خود عمل می کند یعنی نائب فاعل می گیرد .

مثال ۱ : زیدٌ مَضْرُوبٌ ترکیب : زید : مبتدا مضروب : خبر (هو نائب فاعلش) .

مثال ۲ : زیدٌ مُعطیٌ غلامهُ درهماً .

ترکیب : زید مبتدا معطی : خبر غلام : نائب فاعل و مضاف ه : مضاف الیه درهما : مفعول دوم .

مصدر:

مصدر اسمی است که بر حدث دلالت می کند و فعل از آن گرفته می شود .

مصدر هر فعلی همانند فعل خود عمل می کند در صورتی که فعل آن لازم باشد به فاعل خود اضافه می شود و اگر فعل آن متعدی باشد به فاعل اضافه شده و مفعول آن منصوب ذکر می شود .

مثال : عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِ زیدٍ عَمراً ترکیب : عجبیت : فعل و فاعل من : حرف جر ضرب : مجرور و مضاف جار و مجرور متعلق به عجبیت زید : فاعل ضرب و مضاف الیه عمراً : مفعول به .

اسم تفضیل

اسم تفضیل اسمی است که بر موصوف و زیادی وصف آن بر موصوف دیگر دلالت می کند.

اسم تفضیل مانند فعل عمل می کند و فاعل آن غالباً ضمیر مستتر است .

مثال ۱: تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنَ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ.

ترکیب : ترک : مبتدا و مضاف الذنب :مضاف الیه اهو : خبر (فاعلش هو) من : حرف جر طلب : مجرور و مضاف جارو مجرور متعلق به اهو التوبه : مضاف الیه.

مثال ۲: (قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ).

ترکیب: قال : فعل و فاعل رب : مبتدا و مضاف یاء: مضاف الیه اعلم : خبر (فاعلش هو) باء: حرف جر ما: اسم موصول در محل جر جارو مجرور متعلق به اعلم تعلمون : فعل و فاعل (صله) جمله (ربی اعلم بما تعلمون) در محل نصب و مفعول به برای ((قال)).

اسم مبالغه

اسم مبالغه اسم مبالغه اسمی است که بر کثرت حدث همراه با فاعل آن دلالت می کند.

اسم مبالغه نیز همانند فعل خود عمل می کند و اگر فعل آن لازم بود به فاعل اکتفا کرده و اگر فعل آن متعدی بود به مفعول به نیازمند است.

مثال : زَيْدٌ رَحِيمٌ أَبُوهُ عَمْرًا.

ترکیب : زید : مبتدا رحیم : خبر اب : فاعل و مضاف ه : مضاف الیه عمرا : مفعول به.

اسم مبالغه گاهی به مفعول خود اضافه می شود .

مثال : (وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) ترکیب : واو : به حسب ما قبل ان : مشبهه بالفعل الله : اسم ان علام : خبر و مضاف فاعلش هو الغیوب :مفعول به و مضاف الیه .

صفت مشبهه

صفت مشبهه اسمی است که بر حدث و صاحب آن و ثبوت حدث برای او دلالت می کند.

صفت مشبهه از فعل لازم گرفته مس شود و مانند فعل لازم عمل می کند.

مثال ۱: زَيْدٌ طَاهِرٌ قَلْبُهُ.

ترکیب : زید : مبتدا طاهر :خبر قلب : فاعل و مضاف ه : مضاف الیه.

مثال ۲: زیدٌ حَسَنٌ وَجَهَةٌ.

ترکیب: زید: مبتدا حسن: خبر وجه: فاعل و مضاف ه: مضاف الیه.

مثال ۳: (و اللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

ترکیب: واو: به حسب ما قبل الله: مبتدا علیم: خبر (فاعلش هو) بالظالمین: جار و مجرور متعلق به علیم.

اسم شرط

اسم شرط کلمه ای است که بر سر دو جمله می آید یکی را شرط و دیگری را جزاء قرار می دهد.

بعضی از اسماء شرط عمل جزم انجام می دهند که اگر جمله شرط و جزاء فعلیه و مضارع باشند لفظاً مجزوم می شوند و اگر ماضی باشند و نیز اگر جزا جمله اسمیه باشد محلاً مجزوم می شوند.

اسماء شرط جازم عبارتند از: من ما مهما أي حیثما اینما أنى متى مثال: مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَرَّهٌ وَوَلَدَهُ.

ترکیب: من اسم شر محلاً مرفوع مبتدا بر: فعل و فاعل (ضمیر هو که به من بر می گردد فاعل آن است) و فعل شرط در محل جزم است و الدی: مفعول به و مضاف (در اصل والدین بوده که نون آن به سبب اصابه حذف شده است) ه: مضاف الیه بر: فعل (جواب شر و در محل جزم) ه مفعول به ولد: فاعل و مضاف ه: مضاف الیه و مجموع دو جمله شر و جواب در محل رفع و خبر برای مبتدا می باشد.

مضاف

همانگونه که قبلاً اشاره شد یکی از ترکیبات غیر تام که در کلام عرب کاربرد بسیاری دارد ترکیب اضافی است در این ترکیب جزء را ((مضاف)) و جزء دوم را ((مضاف الیه)) می گویند.

مضاف عامل در مضاف الیه است و آنرا جر می دهد.

مثال: (هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ).

ترکیب: هذا: مبتدا یوم: خبر و مضاف الفصل: مضاف الیه.

توجه: در ترکیب اضافی تنوین و نون عوض تنوین از مضاف حذف می شود مانند: غلام زید غلاماً زید ضاربو زید

اقسام اضافه

اضافه بر دو قسم است: لفظی و معنوی.

اضافه لفظی: اضافه ای که در آن صفتی به معمول خود اضافه شده باشد اضافه لفظیه نام دارد.

عامل در تمییز

در بحث تمییز گفتیم که عامل در تمییز رافع ابهام از ذات همان ذاتی است که به وسیله تمییز ابهام آن برطرف شده است.

مثال: زیدٌ ضاربٌ بکرٍ ترکیب: زید: مبتدا ضارب: خبر و مضاف بکر: مضاف الیه اضافه معنوی: اضافه ای که در آن مضاف صفتی نباشد که به معمول خود اضافه شده باشد اضافه معنویه نامیده می شود.

مثل: غلام زید و مثل: مصارع مصر .

فوائد اضافه

در اضافه معنویه اگر مضاف الیه معرفه باشد مضاف نکرده از آن کسب تعریف می کند مثل غلام زید و اگر مضاف الیه نکره باشد مضاف نکره کسب تخصیص می کند مثل غلام رجل ولی فایده اضافه لفظیه فقط تخفیفی است که از حذف تنوین یا نون عوض تنوین در مضاف حاصل می شود.

جمله مضاف الیهها: گاهی جمله مضاف الیه واقع می شود که در این صورت محلا مجرور خواهد بود مانند: (هذا یومٌ لا یَنطِقُونَ) ترکیب: هذا: متبدا محلا مرفوع یوم: خبر و مضاف لا: نافیة ینطقون: فعل فاعل جمله ((لا ینطقون)) مضاف الیه و در حل جر .

اسم فعل

اسمی است که دارای معنی فعل بوده و همانند فعل عمل می کند ولی سایر ویژگیهای فعل را دارا نیست. اسم فعل بر سه قسم است:

1. اسم فعل ماضی مثل هیهات (دور شو) شتان (جدا شد) سرعان (سرعت گرفت)

2. اسم فعل مضارع مثل اوه (بی زارم)

3. اسم فعل امر مثل روید (مهلت بده بله (رها کن) دونک (بگیر) ها (بگیر) حیهل (بیاور) علیک (لازم بدار ملازم باش) هلم (بیاور).

توابع

شامل:

صفت

تاکید

بدل

عطف

بیان

عطف به حروف توابع کلماتی هستند که اعراب آنها به تبعیت از ماقبلشان (متبوعشان) می باشد و عامل به طور مستقیم بر سر آنها نمی آید.

توابع به پنج قسم تقسیم می شود :

صفت

تابعی است که بر معنایی در متبوع یا متعلق متبوع خود دلالت می کند.

مثال ۱ : (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) ترکیب : فاء : به حسب ما قبل بشر: فعل و فاعل هم : مفعول به بعذاب: جار و مجرور متعلق به بشر الیم : صفت.

مثال ۲ : مررتُ برجلٍ عالمٍ أبوهُ.

ترکیب : مررت : فعل و فاعل برجل : جار و مجرور متعلق به مررت عالم : صفت اب: فاعل عالم و مضاف ه : مضاف الیه.

توجه : گاهی جمله صفت واقع می شود در این صورت اعراب محلی آن به تبعیت از موصوف است.

مثال : جاء رجلٌ نصرَ بکرًا.

در این مثال جمله ((نصر بکرا)) صفت بری ((رجل)) و محلا مرفوع است .

تاکید

تابعی است که بری تقویت و اثبات متبوع خود یا شمول حکم بر افراد آن ذکر می شود.

تاکید گاهی با تکرار لفظ محقق می شود که آنرا ((تاکید لفظی)) می نامند.

و گاهی با الفاظی مثل ((کل)) ((نفس)) ((اجمع)) و غیره همراه است که آن را تاکید معنوی می گویند.

مثال ۱: جاءَ زيدٌ زیدٌ.

ترکیب : جاء: فعل زید : فاعل زید : تاکید لفظی

مثال ۲: (سَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ) ترکیب : سجد : فعل الملائكة : فاعل کل : تاکید معنوی برای الملائکه و مضاف هم : مضاف الیه اجمعون : تاکید معنوی دیگر برای الملائکه الا : حرف استثناء ابلیس : مستثنی .

بدل

تابعی است که در واقع مقصود به حکمی است که به متبوع نسبت داده شده است.

مثال ۱: رایتُ زیداً راسَهُ ترکیب: رایت : فعل و فاعل، زیداً : مفعول به ، راسَ : بدل و مضاف، ه: مضاف الیه.

مثال ۲: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ).

ترکیب : يسالون فعل و فاعل، ک: مفعول به ، عن الشهر : جار و مجرور متعلق به يسالون ، الحرام : صفت برای الشهر ، قتال : بدل از الشهر الحرام ، فيه : جار و مجرور متعلق به قتال .

عطف بیان

تابعی است غیر صفت که مانند صفت بری توضیح متبوع خود می آید مثل اینکه کسی دارای دو اسم یا دو عنوان باشد و دومی مشهور تر از اولی باشد

مثال ۱ : جاءَ زيدٌ عبدُ اللهِ .

ترکیب : جاء: فعل زید : فاعل عبد : عطف بیان و مضاف الله : مضاف الیه

مثال ۲ : جاءَ زيدٌ أخوكَ .

ترکیب : جاء : فعل زید : فاعل اخ : عطف بیان و مضاف ک: مضاف الیه

عطف به حروف

تابعی است که به واسطه یکی از حروف عطف حکم متبوع به آن سرایت می کند.

مثال : جاءَ زيدٌ عمروٌ ترکیب: جاء : فعل زید : فاعل واو:عاطفه عمرو: عطف بر زید.

هدیه محضر نورانی امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف صلوات